

سمع رفع نویسنده و شاعر پاکدلی است که همواره در چهره های روشن از سعادت بشری را به روی انسانها می‌گشاید. آزادی را پیشه خود میکند و از فریب و ریا می‌گریزد. خود می‌سوزد تا راه رستگاری دیگران را تابناک بسازد. رفیع در رشته های ادبیات، تعلیم و تربیه، روانشناسی، موسیقی، هنرهای زیبا و جامعه شناسی تحصیلات عالی دارد و در این رشته ها در کشور آلمان ایفای وظیفه میکند.

آثاریکه ازین نویسنده موجود است :

1. از قال تا حال (مولانا جلال الدین بلخی)
2. تصوف، فطرت و جهان بینی مرزا عبدالقادر بیدل
3. رند و ارسته (لسان الغیب حافظ)
4. از عقل تا عشق (سیر و سلوک مولانا فیض کاشانی)
5. انسان و انتخاب دو هویت (روانشناسی)
6. علم موسیقی و قانون طرب
7. نصاب تعلیمی و تربیه معلم

بنام آنکه جان را فکرت آموخت

در باره محاسن شعر، علم عروض، تقطیع و اوزان اشعار فارسی (بحور شعر فارسی)، قافیه

خوانندگان عزیز و گرامی:

تردیدی نیست که هر اندازه بینش و آگاهی انسان از علم و دانش کاملتر و عمیق تر باشد، بهره مندی از آن برایش بهتر خواهد بود. استفاده لازم از لطافت و ظرافت شعر نیز داشتن شناخت و آگاهی از چگونگی اوزان شعر فارسی است. عروض دلنشین و مستقل و بارور فارسی، بیانگر ریزه کاری ها و قواعد و اصول و موسیقی شعری است.

مقدمه:

شعر را ادواتی است و شاعری را مقدماتی، که بی آن هیچکس را لقب شاعری نرسد و بر هیچ شعر نام نیک درست نیاید. اما ادوات شعر کلمات صحیح و الفاظ گوارا و عبارات بلیغ و معانی لطیف است که چون در قالب اوزان مقبول ریزند و در سلك ابیات مطبوع کشند آن شعر را شعر نیک خوانند. مقدمات شاعری آنست که شخص بر مفردات لغتی که بر آن شعر خواهد گفت و قوف یابد و اقسام ترکیببات صحیح و فاسد آنرا مستحضر شود. در تاسیس مبانی شعر و سلوک منا هج نظم بشناسد. از سایر مصنوعات کلامی و از تواریخ و احوال ملوک متقدم و حکما سالف واقف و با خبر باشد. پیش از آنکه در نظم شروع کند، اول مختصری در علم عروض و قوافی بر خواند تا بر بحور حدیث و قدیم واقف گردد و اوزان خوش از ناخوش فرق کند و سرمایه نیک از گفته های مطبوع استادان این صنعت و پاکیزه گویان این فن بدست آرد و جوامع همت بر مطالعه و مذاکره آن گمارد و به بحث و استقرار بر دقایق و حقایق مصنوعات آن واقف گردد پس چون قریحت او در کار آید و سکر طبع او گشاده شود، فواید آن اشعار روی نماید و نتایج آن محفوظات پدید آید، آنکه شعر او چون چشمه زلال باشد که مدد از جوی های بزرگ و رود های عمیق دارد و چون معجون خوشبوی آید که روایح آن مشام ارواح را معطر گرداند.

در محاسن شعر

تفویف

آن است که بنای شعر بروزی خوش ، لفظی شبرین ، عبارتی متین ، قوافی درست و ترکیبی سهل و معانی لطیف نهند چنانکه به افهام نزدیک باشد و در ادراک و استخراج آن به اندیشه بسیار و امعان فکر احتیاج نیفتد و از استعارات بعید و مجازات نادر و تشبیهات کاذب و تجنیسات متکرر خالی باشد و هر بیت، در لفظ و معنی به نفس خویش قایم بود، و جز از روی ترتیب معانی و تنسیق کلام به دیگری محتاج و بر آن موقوف نباشد و الفاظ و قوافی در مواضع خویش متمکن و مستقر باشد .

تشبیهات

چیزی به چیزی مانده کردن است و درین باب از معنی مشترک میان مُشَبَّه و مُشَبَّه به چاره نبود و چون چند معانی به یکدیگر افتد و تشبیه همه را شامل شود پسندیده تر و کاملتر بود. بهترین تشبیهات آن بود که معکوس توان کرد یعنی مُشَبَّه و مُشَبَّه به را به یکدیگر تشبیه توان کرد چنانکه زلف را به شب و شب را به زلف. تشبیهات را انواع و اقسام است : تشبیه صریح، تشبیه کنایت ، تشبیه مشروطه، تشبیه معکوس، تشبیه مضمَر، تشبیه تسویت و تشبیه تفضیل. مثال :

**پیچیدن افعی به کمندت ماند .. آتش به سنان دیو بندت ماند
اندیشه به رفتن سمندت ماند .. خورشید به همت بلندت ماند**

اغراق

در صنعت سخن آن است که در اوصاف مدح و هجا و غیر آن غلو کنند و مبالغه نمایند. از عیوب مدح یکی آن است که از حد جنس ممدوح به طرفی افراط و تقریظ بیرون برند. مثال:

**نسیم لطف تو با باد اگر سخن گوید .. حیات و نطق پذیرد ازو عظام رمیم
سموم قهر تو با آب اگر عتاب کند .. پشیزه داغ شود بر مسام ماهی شیم**

استعارات

در اصطلاح علم بدیع عبارت است از استعمال کلمه ای در غیر معنی حقیقی خودش بر سبیل عاریت، یا آوردن یکی از دو طرف تشبیه یعنی مُشَبَّه یا مُشَبَّه به در کلام و در ضمیرنگهداشتن طرف دیگر، مانند این جمله ((ماهی را دیدم سر از دریچه بیرون کرد)) ماه در این جمله بجای کلمهء محبوب و معشوق و یا زن زیبا بکار رفته است. مثال :

با حملهء باز هیبت تو .. شاهین قضا کبوتر آمد

تمثیل

از جملهء استعارات است . وقتی شاعر بخواهد به معنی بی اشارتی کند ، لفظی چند که دلالت بر معنی بی دیگر کند بیاورد و آن را مثال معنی مقصود سازد و از معنی خویش بدان مثال عبارت کند و این صنعت خوشتر از استعارهء مجرد باشد. مثال :

کرا خرما نسازد خار سازد .. کرا منبر نسازد دار سازد

.....
زمرد و گیاه سبز هر دو همرنگ اند .. ولیک زین به نگین دان کشند و زان به جوال

ارادف

از جملهء کنایات است و کنایات آن است که چون متکلم خواهد که معنی بی از معانی بگوید، معنی دیگر که از توابع و لوازم معنی اول باشد بیاورد و از این بدان معنی اشارت کند. این صنعت در جملهء لغات مستعمل است و به نزدیک خاص

و عام متداول، چنان که عوام گویند (در سرای فلان، کسی بسته نبیند و دیگ او از آتشدان فرو نمی آید، یعنی مردم به خدمت او بسیار میروند و مهمانی بسیار میکند، چه در سرای نابستن از لوازم کثرت تردد و اختلاف مردم است و دیگ از بار فرونا گرفتن از لوازم طعام بسیار است. مثال:

کرسی به زیر پای نهد آفتاب اگر .. خواهد که پای قدر تو بوسد بر اوج خویش
ظهیر گوید : نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای .. تا بوسه بر رکاب غزل ارسلان دهد

تلمیح

تلمیح آنست که الفاظ اندک بر معانی بسیار دلالت کند و لمح جستن برق باشد و لمح به نظر بود. چون شاعر چنان سازد که الفاظ اندک او بر معانی بسیار دلالت کند آن را تلمیح خوانند. این صنعت به نزدیک بلغا پسندیده تر از اطناب (دراز کردن سخن) است و معنی بلاغت آنست که آنچه در ضمیر باشد به لفظی اندک بی آنکه به تمام معنی آن اخلاقی راه یابد بیان کند و در آنچه به بسط سخن احتیاج افتد از قدر حاجت در نگذرد و به حد ملال نرسد.

بررسی اوزان شعر فارسی (عروض)

شعر:

از قدیم ترین زمان ها که واژه شعر در زبان ها متداول گردیده، همیشه مفهوم آن با مفهوم وزن ملازمت داشته است. افلاطون، در رساله (ایون) از قول سقراط مایه و متحرک سرودن شعر را الهام می شمارد و بیان میدارد که (شاعران در حالت بیخودی شعر میسر آیند و آهنگ و وزن شعر آن ها را مسحور میکند. از این مطلب بخوبی آشکار است که در نظر افلاطون شعر با وزن و آهنگ همراه است.

پس از افلاطون، ارسطو نیز در رساله ای که در باب شعر تألیف کرده، شعر را سخن موزون میدانند و در نظر او شعر از وزن جدایی ندارد.

دانشمندان اسلامی هم در بیان تعریف شعر، وزن را ملازم آن میدانند. ابو علی سینا در تعریف شعر میگوید: شعر سخنی است رسا و خیال انگیز که از اقوالی موزون و متساوی ساخته شده باشد. حقیقت اینست که شعر در هر یک از زبانهای دنیا موزون میباشد و سر انجام اگر بخواهیم شعر را چنان که از آغاز تا به امروز وجود داشته تعریف کنیم میتوان چنین گفت: شعر، مجموعه ای از کلمات است که دارای وزن و قافیه بوده و خیال انگیز است.

تاریخچه عروض

عروض، بر وزن فعول کلمه ای است که بمعنی مفعول بکار میرود و معروض علیه شعر است. یعنی شعر بر آن عرضه میشود تا موزون از نا موزون باز شناخته شود. به دیگر سخن، عروض دانشی است که شعر را بر آن عرضه میکنند، تا کلام آهنگین از سخن بی آهنگ تفریق شود. در مورد تاریخچه عروض آخرین نظر اینست که (العروض) لقب شهر مکه است و چون خلیل بن احمد این علم را در شهر مکه وضع کرد، آن را به این نام خواند.

واضع علم عروض دانشمندی از اهالی بصره بنام **خلیل بن احمد بصری** است. این دانشمند در حدود سال 100 هجری در بصره متولد گردیده و تاریخ وفاتش را نیز بین سالهای 170 / 175 هجری نوشته اند. همه مورخان و کسانیکه در باره چگونگی وضع علم عروض گفتگو کرده اند اتفاق نظر دارند که قبل از خلیل بن احمد هیچکس قواعدی برای اوزان شعر نمیدانسته، به این سبب وضع دانش عروض را وسیله خلیل بن احمد نوعی الهام دانسته اند.

گفته اند که خلیل بن احمد مردی عبادت پیشه و زاهد بود. به زیارت خانه کعبه رفت و دعا کرد که خداوند علمی به او بخشد که قبل از او به هیچ انسانی نداده باشد. چون از حج باز آمد، دعایش مستجاب گردید و خداوند سبحان علم عروض را به او الهام کرد. در هیچ یک کتب تاریخ و لغت هم کسی در ابتکار خلیل بن احمد، در ابداع دانش عروض شک و تردید نکرده است. بعد از خلیل بن احمد دانشمندان دیگر نیز به پیشرفت علم عروض کمک شایانی کرده اند، در

قرن چهارم هجری قمری **ابوالعلا شوشتری**، در قرن پنجم **ابوالحسن بهرامی**، **بزرجمهر قاینی**، **منشوری سمرقندی** در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم نیز **امام حسن قطان مروزی** به توسعه علم عروض پرداختند و در قرن هفتم **شمس قیس رازی** به نگارش کتاب ارزنده ای (المعجم فی معاییر اشعار العجم) پرداخت که مهمترین حرکت در جهت اعتلای دانش عروض را موجب گردید. در قرن هفتم دانشمندی بنام **خواجه نصیرالدین طوسی** کتاب بسیار ارزشمند (معیار الاشعار) را در چگونگی علم عروض به رشته تحریر درآورد. در قرن هشتم کتاب (الکافیة) از **محمود بن عمر**

نجاتی نیشاپوری در قرن نهم رساله ای عروض توسط **مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی** نگاشته شد و در قرن دهم **فیضی دکنی** کتاب عروض و قافیه را برشته تحریر درآورد و در قرن سیزدهم رساله عروضیه را ادیب و

سیاستمدار دوره قاجاریه **میرزا ابوالقاسم مقام فراهانی** نگاشت و در قرن چهاردهم **میرزا محمد نصیر حسینی** ملقب به **میرزا آقا** کتاب (بحورالاحان) را نگاشت و همچنین در دوران اخیر فرزانه ادیب روانشاد **دکتر پرویز ناتل خانلری** کاری بس ارزنده در پایه گذاری عروض علمی را موجب گردید، و بحق در دگرگونی مباحث عروضی کاری سنگین و

بر ارج انجام دادند. اساتید و محققان بزرگوارى هم در این زمینه کوشش هاى را متحمل شده اند تا دانش عروض هرچه بیشتر به صورتى علمى عرضه گردد که میتوان از بزرگوارانى چون **محمد امین ادیب طوسى، مسعود فرزاد، تقى وحیدیان کامیار، خسرو فرشىدورد، سیروس شمیسا و ابوالحسن نجفى** نام برد.

وزن

ما از خواندن اشعار گوناگون که جان و روان آدمى را نوازش میدهد و اندیشه و تخیل ما را اوج مى بخشد، احساس لذت میکنیم و در بوجود آمدن این حالت، دو عامل موثر وجود دارد: یکى عامل (تخیل) و عامل دیگر، آهنگ و یا وزن میباشد. وزن به شعر زیبایی بخشيده، آنرا شورانگیز میسازد. پس موسيقى و آهنگى که در اشعار وجود دارد (وزن) نامیده میشود.

بنابر این میتوان گفت که: وزن، نظم و تناسب ویژه اى است در اصوات شعر. اگر شعری فاقد وزن باشد زیبایی و شور انگیزی خود را از دست میدهد. به اشعار موزون زیر توجه کنید:

**هرکسى از ظن خود شد یار من .. از درون من نجست اسرار من
فاعلاتن فاعلاتن فاعلن .. فاعلاتن فاعلاتن فاعلن**

**توانا بود هرکه دانا بود .. ز دانش دل پیر برنا بود
فعلون فعلون فعلون فعل .. فعلون فعلون فعلون فعل**

هر مصراع دو بیت یاد شده از يك مجموعه آهنگین تشکیل گردیده است و موزون و شور انگیز بودن آن را احساس میکنیم. حال اگر وزن بیت اول را برهم بزینم در خواهیم یافت که تا چه اندازه از زیبایی و تاثیر آن در فکر و اندیشه خواننده کاسته میگردد و شور انگیزیش را از دست میدهد: هرکسى از ظن خود شد یار من .. از درون من اسرار مرا نجست

این آهنگ و موسيقى را که در شعر به گونه خاص جلوه گری میکند در اصطلاح عروض (وزن) و (بحر) مى نامند. البته باید بدانیم که بحر واحد بزرگتر و گسترده تر از وزن است و امکان دارد اوزانى که در ارکان شباهت هاى که در آنها وجود دارد در محدوده يك بحر قرار گیرند. بطور مثال از بحر هزج سالم که از اجتماع چهار یا سه یا دوبار (مفاعیلن) تشکیل میگردد، اوزان دیگری هم حاصل میشود که جز همان بحر بحساب مى آیند.

**مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر هزج مَثَمَن سالم
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن بحر هزج مَسَدَس سالم
مفاعیلن مفاعیلن بحر هزج مَرَبِع سالم**

اوزان دیگری به شرح زیر از بحر هزج جدا میگرددند:

**مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلون بحر هزج مَثَمَن محذوف
مفاعیلن مفاعیلن فعلون بحر هزج مَسَدَس محذوف
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن فعلون بحر هزج مَثَمَن مکفوف محذوف
مفعول مفاعیلن II مفعول مفاعیلن ... بحر هزج آخرب**

و موارد دیگر از این قبیل: هروزنى از هماهنگى اجزایی پدید مى آید چنان که وزن بیت:
هرکسى از ظن خود شد یار من ... از درون من نجست اسرار من (مولانا)

از تکرار اجتماع دو بار (فاعلاتن) و یکبار (فاعلن) تشکیل گردیده و وزن بیت:
توانا بود هرکه دانا بود ... ز دانش دل پیر برنا بود

از تکرار اجتماع سه بار (فعلون) و یکبار (فعل) پدیدار گردیده است. پس با توجه به آنچه گفته شد عروض، دانشى است که قواعد تعیین اوزان شعر (تقطیع) را بما مى آموزد.

انواع وزن

در اشعار سنتی هر زبان، تساوی و تعداد هجای هر مصراع در وزن شعر دخالت دارد. علاوه بر این عامل مشترك، وزن شعر هر زبان مبتنی بر عوامی خاص دیگری نیز هست که در زیر به بیان آن می پردازیم:

1 / **وزن عددی**: که مبتنی بر تساوی تعداد هجاهای هر مصراع است. وزن اشعار ایتالیایی، فرانسوی و اسپانوی از این گونه است.

2 / **وزن تکیه ای**: که مبتنی بر تکیه ای است که بر هر هجاها واقع میشود. وزن اشعار انگلیسی و آلمانی از این گونه است.

3 / **وزن کمی**: مبتنی بر کمیت، یعنی کوتاه و بلندی هجاهاست. وزن شعر فارسی، عربی، سنسکریت و یونان باستان چنین است.

4 / **وزن نواختی**: بر حسب زبری و بمی هجاها مشخص میشود. وزن شعر چینی و ویتنامی از این دست است.

نکاتی در باره وزن

وزن نظم و آهنگی است که از توالی هجاها پدیدار میگردد و یا از اجتماع (تکرار) ارکان (پایه ها) مختلف اوزان گوناگونی بوجود می آید. واحد وزن در شعر فارسی، مصراع است.

هر وزن از اجتماع دو یا سه یا چهار رکن در هر مصراع حاصل میگردد. بنابراین کوتاه ترین مصراع (دو رکن) و بلند ترین مصراع (چهار رکن) دارد. اوزان به دو صورت حاصل میشوند: متفق الارکان و متناوب الارکان. بنابراین اگر رکنی در یک مصراع دو یا سه یا چهار بار تکرار شود، وزن حاصل متفق الارکان است. اما اگر ارکان یک در میان تکرار شوند، متناوب الارکان نامیده میشود.

مربع، مسدس، مثنی

هر بیت که از اجتماع چهار رکن حاصل میگردد (هر مصراع دو رکن) مربع نامیده میشود. هر بیت که از اجتماع شش رکن حاصل میگردد (هر مصراع سه رکن) مسدس نامیده میشود. هر بیت که از اجتماع هشت رکن حاصل میگردد (هر مصراع چهار رکن) مثنی نامیده میشود. مثال:

در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن .. من خود به چشم خویشان دیدم که جاتم می رود
مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن .. مستفعلن مستفعلن مستفعلن مستفعلن

1 2 3 4 5 6 7 8 (سعدی)
هر مصراع بیت از اجتماع چهار رکن مستفعلن ترکیب شده، بیت از هشت مستفعلن حاصل شده است، لذا مثنی (هشت تایی) سالم نام دارد.

یارب تو داری از دل ما آگهی .. از لطف ما را و ارهان زین گمراهی
مستفعلن مستفعلن مستفعلن .. مستفعلن مستفعلن مستفعلن

1 2 3 4 5 6
این بیت از تکرار شش رکن مستفعلن حاصل شده است، لذا مسدس (شش تایی) سالم نام دارد.

ای بهتر از هر داوری .. بگشای کارم را دري
مستفعلن مستفعلن .. مستفعلن مستفعلن

1 2 3 4
این بیت از تکرار چهار مستفعلن تشکیل شده و لذا مربع (چهار تایی) سالم است.

متفق الارکان و متناوب الارکان

اوزان اشعار به دو طریق حاصل میشوند: متفق الارکان (ب ب ب ب) و متناوب الارکان (الف ج الف ج). اگر وزنی از تکرار رکنی حاصل شود، متفق الارکان است و اگر ارکان یک در میان تکرار شوند، متناوب الارکان نامیده میشود.

متفق الارکان :

امروز خندانیم و خوش کان بخت خندان میرسد .. سلطان سلطانان ما از سوی میدان میرسد
 مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن مستفعن
 ب ب ب ب ب ب ب ب ب ب (مولانا)
 متفق الارکان ب ب ب =

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان .. مرا به باده چه حاجت که مست روی تو باشم
 مفاعن فاعلتن مفاعن فاعلتن .. مفاعن فاعلتن مفاعن فاعلتن مفاعن فاعلتن (سعدي)
 متناوب الارکان الف ج الف ج = 0 v 0 v

یار گرفته ام بسی، چون ندیده ام کسی .. شمع چنین نیامدست، از در هیچ مجلسی
 مفتحن مفاعن مفتحن مفاعن .. مفتحن مفاعن مفتحن مفاعن
 الف ج الف ج الف ج الف ج

اوزان اشعار فارسی (بحور شعر فارسی)

در عروض قدیم ، برای اوزان اشعار نامهایی قرار داده بودند. فی المثل اوزان بناشده از مفاعیلن را (بحر هزج) و اوزان مبتئی بر فاعلاتن را (بحر رمل) و اوزان بنا شده از مستفعن را (بحر رجز) می نامیدند. بحر واحدی گسترده تر و پر دامنه دار تر از وزن می باشد و مجموعه ای اوزانی را که در ارکان شباهت هایی دارند، بحر مینامند.

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

بحر هزج لا / لا / لا / لا / لا / لا / لا / لا

این بحر از تکرار رکن مفاعیلن (لا - -) بنا میگردد. وزنی را که از توالی 8 رکن مفاعیلن (لا - - -) در يك بیت فراهم میشود هزج مثنی سالم می نامند.
 مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد .. قضای آسمان است این و دیگرگون نخواهد شد (سعدي)

م ا ر ا م ه ا ر ا س ا ی ه ا چ ش ا م ا ن | ز ا س ر ا ب ی ا ر و ن ا خ ا ه د ا ش د
 لا - | - | - | لا | لا | لا - | - | - | لا | لا | لا - | - | - | لا - | - | - |
 ق ا ض ا ا ی آ ا س ا م ا ن س ا ت ی ا ن ا د ی ا گ ر ا گ و ن ا خ ا ه د ا ش د
 لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - | لا - |
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن

ز کوی یار می آید نسیم بتد نوروژی .. از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی (حافظ)

ز کوی یا ا ر می آید ا نسیم با ا د نوروژی
 مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن
 لا - - - | لا - - - | لا - - - | لا - - -
 از این باد ار مدد خواهی چراغ دل برافروزی

گونه های دیگر بحر هزج

گاه ممکن است که در هر مصرع، رکنی سه بار تکرار گردد و در رکن آخر هم دگرگونی حاصل شده باشد.
بحر هزج مسدس محذوف

دلدار عاشقی ثابت قدم باش .. که در این ره نباشد کار بی اجر

د لا در ا عا ا ش ا ق ی ا ث ا بت ا ق ا دم ا باش
 لا - | - | - | لا | لا - | - | - | لا - | - | - | لا - | - | - |

ك | در | این | ره | این | شد | اكا | ر | بی | اجر
 لا | - | - | لا | - | - | لا | - | - |

الهی سینه ای ده آتش افروز .. در آن سینه دلی و تن دل همه سوز (وحشی بافقی)

الهی سینه ای ده آ | تشفروز
 مفاعیلن | مفاعیلن | فعولن (مفاعیل)
 لا - - - | لا - - - | لا - - -

هَزَج مَثَمَن اَخْرَب مَكُوْف مَحْذُوْف

مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ فع لن = (مفعولُ مفاعیلُ، مفاعیلُ فعولن)

دیر است که دلدار پیامی نفرستاد .. نوشت کلامی و سلامی نفرستاد

دی | ریس | ات | ك | دل | داد | ر | پ | ای | ا | می | ن | ا | ف | ا | ر | س | ت | ا | د
 - | - | - | لا | لا | لا | - | - | - | لا | لا | لا | - | - | -

ن | د | ا | و | ش | ات | ك | ا | م | ا | م | ا | م | ای | ا | س | ا | ا | م | ا | م | ا | ن | ا | ف | ا | ر | S | ت | ا | د
 - | - | - | لا | لا | لا | - | - | - | لا | لا | لا | - | - | -
 مفعولُ مستفعلُ | مفعولُ مستفعلُ | مفعولُ مستفعلُ فع لن

هَزَج مَسَدَس اَخْرَب مَقْبُوْض مَحْذُوْف

مفعولُ مفاعیلن فعولن = (مستفعلُ فاعلاتُ فع لن)

گل بی رخ یار خوش نباشد .. بی باده بهار خوش نباشد

گل | بی | رخ | یار | خوش | نباشد
 - | - | - | لا | لا | لا | - | - | -

بی | باد | بهار | خوش | نباشد
 - | - | - | لا | لا | لا | - | - | -
 مفعولُ | مفاعیلن | فعولن

بَحْر هَزَج مَثَمَن اَخْرَب مَكُوْف مَجْبُوْب

مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعل = (مستفعلُ مستفعلُ مستفعلُ فع)

تقدیر که بر کشتنت آرم نداشت .. بر حسن جوانیت دل نرم نداشت

تقدیر | ک | بر | کشتنت | آرم | نداشت
 - | - | - | لا | لا | لا | - | - | -

بر | حسن | جوانیت | آرم | نداشت
 - | - | - | لا | لا | لا | - | - | -
 [مفعولُ] [مفاعیلُ] [مفاعیلُ] [فعل]

بحر هَزَجِ مَثْمَنِ اخرب

مستفعلُ مفعولن || مستفعلُ مفعولن = (مفعولُ مفاعيلن || مفعولُ مفاعيلن)

وقتی دل سودایی می رفت به بستانها .. بی خویشتم کردی بوی گل و ریحاتها

وقـاـتـیـاـیـیـa

بیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـa
بیـاـیـیـاـیـیـاـیـیـa

[مستفعلُ مفعولن] [مستفعلُ مفعولن] [مفعولُ مفاعیلن] [مفعولُ مفاعیلن]

[مفعولُ مفاعیلن] [مفعولُ مفاعیلن] [مفعولُ مفاعیلن] [مفعولُ مفاعیلن]

توجه

بحر هَزَجِ مَسَدَسِ اخرب مقبوض محذوف

مفعولُ مفاعلن مفاعیلن

از کرده ای خویشتن پشیمانم .. جز توبه ره دگر نمی دایم (مسعود سعد سلمان)

ازـاـیـیـاـیـیـاـیـیـa
ازـاـیـیـa

جزـاـیـیـa
جزـاـیـیـa

مفعولُ مفاعلن مفاعلن

بحر هَزَجِ مَسَدَسِ اخرب مقبوض محذوف

مفعولُ مفاعلن مفاعلن = (مستفعلُ فاعلاتُ فع لن)

با آن که سخن به لطف آب است .. کم گفتن هر سخن صواب است (نظامی)

باـاـنـا
باـاـنـa

کمـاـگـفـتـنـا
کمـاـگـفـt

[مفعولُ مفاعلن] [مفاعلن] [مفاعلن]

[مستفعلُ فاعلاتُ فع لن] [مفاعلن] [مفاعلن]

مفتعلن | فاعلن | مفتعلن | فاعلن

تا دل هرزه گرد منرفته به چین زلف او .. زان سفر دراز خود عزم وطن نمی کند
کس نگذشت در دلم تا تو بخاطر منی .. يك نفس از درون من خیمه به در نمی زنی
کس نستادم به هیچ ار تو برانی از درم .. مقبل هر دو عالم گرتو قبول می کنی

بحر رمل

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن = (- لا - - | - لا - - | - لا - -)

این وزن از تکرار رکن فاعلاتن (- لا - -) پدیدار میگردد. وزنی که از تکرار 8 بار فاعلاتن در يك بیت حاصل میشود، وزن رمل مَثْمَن سالم نامیده میشود. مثال :

عاشق بیدل کجا با خلق عالم کار دارد .. بگذرد از هر دو عالم هرکه عشق یار دارد

ع ا | ش | ق | ب ی | د ل | ک | ج ا | ب ا | خ ل | ق | ع ا | ل م | ک ا | ر | د ا | ر د
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

ب گ | ذ | ر د | ا ز | ه ر | د ا | ع ا | ل م | ه ر | ک | ع ش | ق | ی ا | ر | د ا | ر د
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

ف فاعلاتن | ف فاعلاتن | ف فاعلاتن | ف فاعلاتن

هر که شیرینی فروشد مشتری بر وی بجوشد .. یا مگس را پر ببندد یا عسل را سر بپوشد (سعدی)
هر که چیزی دوست دارد جان و دل بر وی گمارد .. هر که محرابش تو باشی سر زخلوت بر نیارد
کار ما عشق است و مستی، نیستی در عین هستی .. بگذرد از خود پرستی هرکه با ما کار دارد

گونه های دیگر بحر رمل

رمل مَثْمَن محذوف: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن = (- لا - - | - لا - - | - لا - -)

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی .. دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی (حافظ)

س ی | ن | م ا | ل ا | م ا | ل | د ر | د س | ت ی | د | ر ی | ع ا | م ر | ه م | م ی
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

د ل | ز | ت ن | ه ا | ی ی | ب ج ا | ن ا | م د | خ ل | د ا | ر ا | ه م | د | م ی
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

ف فاعلاتن | ف فاعلاتن | ف فاعلاتن | ف فاعلن

در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست .. ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی (سعدی)
یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد .. دوستی کی آخر آمد دوستانان را چه شد (حافظ)

وزن رَمَلِ مَسْدَسِ مَحْذُوفِ

این وزن بسیار دلنشین و دلچسپ بوده مناسب سروده های عرفانی و پند آموز است. مثنوی ارزنده مولانا در همین بحر سروده شده است. فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (- لا - | - | - لا - | - | - لا -)

چشم بریند از قبول ورد خلق .. هر دو در راه خدا شد سد خلق (مولانا)

چشم | م | بر | بند | ذ | ف | ب | و | ل | ر | د | ا | خ | ل | ق |
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - |

هر | د | در | را | ه | خ | ب | د | ا | شد | سد | ا | خ | ل | ق |
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - |

فاعلاتن | فاعلاتن | فاعلن

همزبانی خویشی و پیوندیست .. مرد با نا محرمان چون بندیست
ای بسا هند و و ترک همزبان .. ای بسا دو ترک چون بیگانگان
پس زبان همدلی خود دیگرست .. همدلی از همزبانی بهتر است
غیر نطق و غسیر ایما و سچل .. صد هزاران ترجمان خیزد ز دل

رَمَلِ مَثْمَنِّ مَخْبُونِ: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (لا لا - | - | - لا لا - | - | - لا لا -)

دل من رای تو دارد ، سرسودای تو دارد .. رخ فرسوده بی زردم غم صفرای تو دارد (مولانا)

د | ل | م | ن | ر | ا | ی | ت | ا | د | ا | ر | د | س | و | ا | ی | ت | ا | د | ا | ر | د |
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - |

رُ | خ | ف | ر | س | و | ا | ی | ا | ب | ی | ز | ر | د | م | غ | م | ص | ف | ر | ا | ی | ت | ا | د | ا | ر | د |
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - |

فاعلاتن | فاعلاتن | فاعلاتن | فاعلن

همه کس راتن و اندام و جمال است و جوانی .. وین همه لطف ندارد تو مگر سرو روانی (سعدی)
گفته بودم چو بیایی غم دل با تو بگـویم .. چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی

وزن رَمَلِ مَثْمَنِّ مَخْبُونِ مَحْذُوفِ: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (لا لا - | - | - لا لا - | - | - لا لا -)

یاد باد آنکه زما وقت سحر یاد نکرد .. به وداعی دل غمدیده بی ما شاد نکرد (حافظ)

ی | ا | د | ب | ا | د | ا | ن | ک | ه | ز | م | ا | و | ق | ا | ت | س | ا | ف | ر | ا | ی | ا | د | ن | ا | ک | ر | د |
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - |

ب | ه | و | د | ا | ع | ی | د | ل | غ | م | د | ی | د | ه | ب | ی | م | ا | ش | ا | د | ن | ا | ک | ر | د |
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - |

فاعلاتن | فاعلاتن | فاعلاتن | فاعلن

ما شبی دست برآریم و دعایی بکنیم .. غم هجران ترا چاره ز جایی بکنیم
دل بیمار شد از دست رفیقان مددی .. تا طبیبش به سر آریم و دوایی بکنیم

وزن رَمَلِ مَثْمَنٍ مَخْبُوعٍ اَصْلَمُ: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لُن (- لا - | - لا - | - لا - | - لا -)

یاد باد آنکه رخت شمع طرب می افروخت .. وین دل سوخته پروانه بی بی پروا بود (حافظ)

یا | د | د | با | دآن | که | ر | خت | شم | مع | ط | رب | می | اف | روخت
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

وین | د | ل | سوا | خسته | پر | و | ان | بی | بی | پر | و | ا | بود
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد .. بنده بی طلعت آن باش که آنی دارد

وزن رَمَلِ مَسْدَسٍ مَخْبُوعٍ مَحْذُوفٍ: فاعلاتن فعلاتن فعَلُن (لا - | - لا - | - لا - | - لا -)

گر نخسبی شبکی جان چه شود .. ورنکوبی در هجران چه شود (مولانا)

گر | ن | خ | س | بی | ش | ب | کی | جان | چه | ش | بود
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

و | ر | ن | ک | و | بی | د | ر | ه | ج | ر | ان | چه | ش | بود
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -
فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن

ور ز خوان کرم و نعمت تو .. زنده گردد دو سه مهمان چه شود (حافظ)

وزن رَمَلِ مَسْدَسٍ مَخْبُوعٍ: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لُن (- لا - | - لا - | - لا - | - لا -)

چون نظر در خم ابروی تو کردم .. قامت خویشتم در نظر آمد

چون | ن | نظر | در | خم | ابروی | تو | کر | دم
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

قا | مت | خ | ی | ش | ت | ان | م | در | نظر | آ | مد
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -
فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن

وزن رَمَلِ مَثْمَنٍ مَشْكُولٍ: فعلاتن فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لُن (لا - | - لا - | - لا - | - لا -)

غم حال دردمندان نه عجب گرت نباشد .. که چنین نرفته باشد همه عمر بر تو حالی (سعدی)

غم | حال | در | د | در | د | من | د | ان | ن | ع | ا | ج | ب | گ | ب | ر | ت | ن | ا | ب | ا | شد
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -

ک | چ | این | ن | در | ف | ا | ت | با | شد | هم | عم | ا | بر | تو | حال | لی
- | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | - | -
فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن | فــــــــــــــــاعلاتن

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن .. مگر آنکه شمع رویت به رَهَم چراغ دارد (حافظ)

بحر متقارب: فعولن فعولن فعولن (لا -- | لا -- | لا --) این وزن از تکرار رکن فعولن حاصل میگردد و یکی از معروف ترین و کارآمد ترین اوزان شعر فارسی است. وزنی را که از توالی 8 رکن فعولن در يك بیت پدید می آید، **مقارب مَثْمُن سالم** میگویند.

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را .. برون کن ز سر باد خیره سری را (ناصرخسرو)

نـاـکـوا | هـش | مـاـکـن | چـرـا | خ | نـیـلـو | فـاـرـی | رـا
لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - |

بـاـرـون | کـن | ز | سـر | بـا | د | خـیـاـرـه | سـاـرـی | رـا
لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - |
فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن

درخت تو گر بار دانش بگیرد .. به زیر آوری چرخ نیلوفری را

گونه های دیگر بحر مقارب

گونه ای دیگر وزن **مقارب مَثْمُن محذوف:** فعولن فعولن فعولن فَعَل (لا -- | لا -- | لا -- | لا -) که متناسب سروده های حماسی و پند آمیز است. لذا شاهنامه فردوسی، بوستان سعدی، اقبالنامه حکیم نظامی گنجوی بر این وزن سروده شده اند.

چهارم به یزدان ستایش کنیم .. شب و روز پیشش نیایش کنیم (فردوسی)

چـاـهـا | رـم | بـا | یـز | دـان | سـاـتـا | یـش | کـا | نـیـم
لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - |

شـا | حـب | رـو | ز | پـیـا | شـش | نـا | یـا | یـش | کـا | نـیـم
لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - |
فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن | فـعـولـن

جهان سر بسر حکمت و عبرت است .. چرا بهره ما همه عبرت است
بیا تا بر آریم دستی ز دل .. که نتوان بر آورد فردا ز گل (سعدی)

بحر کامل

مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن (لا - لا - | لا - لا - | لا - لا - | لا - لا -)

به حریم خلوت خود شبی چه شود نهفته بخوانیم .. به کنار خود بنشین و به کنار خود بنشانیم

بـا | حـا | ر | یـا | م | خـلـو | ت | خـد | شـا | حـی | ج | شـا | بـود | نـا | هـفـت | بـا | خـا | نـیـم
لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - |

بـا | کـا | نـا | ر | خـد | بـا | نـا | شـی | نـی | ی | بـا | کـا | نـا | ر | خـد | بـا | نـا | شـا | نـیـم
لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - | لا - | - |
مـفـاعـلـن | مـفـاعـلـن | مـفـاعـلـن | مـفـاعـلـن | مـفـاعـلـن | مـفـاعـلـن | مـفـاعـلـن | مـفـاعـلـن
بحر مجتث مَثْمُن مخبون

مفاعِلن فعلاَتِن مفاعِلن فعلاَتِن (لا - لا - | لا - لا - | لا - لا - | لا - لا -)

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم .. بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم (سعدی)

دَ | ران | نَافس | كِ | بَ | مِ | اِ | رَم | دَ | رِ | زَوِ | يِ | تَ | اِ | شَم
- | - | لا | - | - | لا | لا | - | - | لا | لا | - | لا | لا | - | -

بَ | اِ | دَ | اِ | اِ | مِ | اِ | دَ | اِ | هَم | جَ | اِ | خَ | اِ | كِ | كَوِ | اِ | تَ | اِ | شَم
- | - | لا | - | لا | لا | لا | - | - | لا | لا | - | لا | لا | - | -
مفاعِلن | فاعِلن | مفاعِلن | فاعِلن | مفاعِلن | فاعِلن

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم .. به گفتگوی تو خیزم به جستجوی تو باشم

بحر مجتث مَثَمَن مَخْبُون محذوف

مفاعِلن فاعِلن مفاعِلن فاعِلن (لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا -)

غم زمانه خورم یا فراق یار کشم .. به طاقتی که ندارم کدام بار کشم (سعدی)

غَ | مِ | زَ | مَ | اِ | نِ | خُ | رَمِ | یَ | اِ | فِ | رَ | اِ | قِ | یَ | اِ | رِ | کِ | شَم
- | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | -

بَ | اِ | طَ | اِ | قِ | اِ | تِ | كِ | نَ | اِ | دَ | اِ | رَمِ | كُ | دَ | اِ | مِ | بَ | اِ | رِ | کِ | شَم
- | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | -
مفاعِلن | فاعِلن | مفاعِلن | فاعِلن | مفاعِلن | فاعِلن

نه قوتی که توام کنار جُستن از او .. نه قدرتی که به شوخیش در کنار کشم

بحر مُنْسَرِح مَثَمَن منحور

مفتعلن فاعِلن مفتعلن فع (- لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا -)

روشنی طلعت تو ماه ندارد .. پیش تو گل، رونق گیاه ندارد (حافظ)

رَوِ | اِ | شَ | اِ | نِ | یِ | طَ | لَ | عَ | اِ | تِ | تَ | اِ | مَ | اِ | هِ | نَ | اِ | دَ | اِ | رَدِ
- | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | -

پِ | اِ | شِ | تَ | اِ | گَ | لِ | رَوِ | نَ | قِ | گِ | اِ | بَ | اِ | هِ | نَ | اِ | دَ | اِ | رَدِ
- | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | -
مفتعلن | فاعِلن | فاعِلن | فاعِلن | مفتعلن | فع

ماه فرو ماند از جمال محمد .. سرو نباشد به اعتدال محمد (سعدی)

مضارع مَثَمَن اِخْرَب مكفوف محذوف

مفعول فاعِلن مفاعِلن فاعِلن (- لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا - لا -) یا مستقلن مفاعِلن مستقلن فعِلن

دوش آگهی ز یار سفر کرده داد باد .. من نیز دل به باد دهم هر چه باد، باد (حافظ)

دَوِ | شِ | اِ | گِ | اِ | هِ | زِ | یَ | اِ | رِ | سَ | فِ | رِ | کِ | رِ | دَ | اِ | دَ | اِ | بَ | اِ | دِ
- | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | -
مِنِ | نِ | یَ | زِ | دَ | لِ | بَ | اِ | دِ | دَ | اِ | هَمِ | هَ | رَ | چِ | بَ | اِ | دِ | بَ | اِ | دِ
- | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | - | لا | لا | لا | لا | لا | - | -
مفعول | فاعِلن | فاعِلن | مفاعِلن | مفاعِلن | فاعِلن | فاعِلن

بحر سریع مسدس مطوی مکشوف

مفتعلن مفتعلن فاعلن : (- لا - | - لا - | - لا - | - لا -)

ای همه هستی ز تو پیدا شده .. خاک ضعیف از تو توانا شده (نظامی)

ای | هم | هستی | ز | تا | پیدا | شده
- | لا | لا | - | - | لا | لا | - | - | لا | لا | -
خا | ک | ضعیف | ز | تا | توانا | شده
- | لا | لا | - | - | لا | لا | - | - | لا | لا | -

هر که در او جوهر دانایی است .. بر همه کاریش توانایی است
دشمن دانا که غم حان بود .. بهتر از آن دوست که نادان بود

بحر خفیف

معمول ترین وزن در بحر خفیف ، فاعلاتن مفاعلن فعْلن : خفیف مسدس مخبون محذوف
(- لا - | - لا - | - لا - | - لا -)

عاشقان را خدای صبر دهد .. هیچ کس را بلای عشق مباد (حافظ)

عا | شقان | را | خدا | ی | صب | را | داد | هاد
- | لا | لا | - | - | لا | لا | - | - | لا | لا | -
هیچ | کس | را | بلا | ی | عشق | مباد
- | لا | لا | - | - | لا | لا | - | - | لا | لا | -
فـاعلاتن | مفاعلن | فعْلن

حال دل با تو گفتیم هوس است .. خبر دل شنفتیم هوس است
طمع خام بین که قصه ای فاش .. از رقیبان نهفتیم هوس است
از برای شرف به نوک مژه .. خاک راه تو رفتیم هوس است

بحر مقتضب

مقتضب مثنوی : فاعلاتن مفعولن فاعلاتن مفعولن (- لا - | - لا - | - لا - | - لا -)

وقت را غنیمت دان آن قدر که بتوانی .. حاصل از حیات ای جان این دم است تا دانی (حافظ)

وق | ات | را | غنیمت | دان | آن | قدر | که | بتوانی
- | لا | لا | - | - | لا | لا | - | - | لا | لا | -
حا | صل | از | حیات | ای | جان | این | دم | است | تا | دانی
- | لا | لا | - | - | لا | لا | - | - | لا | لا | -
فـاعلاتن | مفعولن | فاعلاتن | مفعولن

یوسف عزیزم رفت ای برادران رحمی .. کز غمش عجب بینم حال پیر کنعانی
می روی و مرگانت خون خلق میریزد .. تند می روی جانا ترسمت فرومانی
پند عاشقان بشنو وز در طرب باز آ .. کاین همه نمی ارزد شغل عالم فانی

اوزان مشهور مثنوی

مثنوی، قالب شعری آزاد و پرکاری است، لذا بخش مهمی از اشعار فارسی را در بر میگیرد. در زیر به بررسی اوزان گوناگونی که شاعران در سرایش مثنوی ها به کار گرفته اند، می پردازیم.

1 - فعولن فعولن فعولن فَعْل (متقارب مَثَمَّن محذوف)

بزرگترین اثری که در این وزن سروده شده، شاهنامه فردوسی است.

کسی را | که عمرش | به دوسی | رسید .. امید از | جهانش | ببايد | برید
فعولن | فعولن | فعولن | فَعْل فعولن | فعولن | فعولن | فَعْل

چو آمد به نزدیک سر تیغ شصت .. مده می که از سال شد مرد مست
به جای عتابم عَصا داد سال .. پراگنده شد مال و برگشت حال (فردوسی)

این وزن، وزن حماسی و رزمی است، گرشاسبنامه اسدی، بوستان سعدی، مثنوی عاشقانه و امق و عذرا و اسکندرنامه نظامی و همای و همایون خواجهی کرمانی نیز در این وزن سروده شده اند.

2 - فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رَمَل مسدس محذوف)

وزنی دل نشین و با وقار است و برای سرودن مضامین پندآمیز و عارفانه است. مثنوی ارزنده مولانا، منطق الطیر عطار، نان و حلوی شیخ بهایی و سلامان و ابسال جامی در این وزن سروده شده اند.

هر که آخر | بین تر او | مسعود تر .. هر که اول | بین تر او | مطرود تر
فاعلاتن | فاعلاتن | فاعلن فاعلاتن | فاعلاتن | فاعلن

فضل مردان بر زنان ای بو شجاع .. نیست بهر قوت و کسب و ضیاع
ورنه شیر و پیل را بر آدمی .. فضل بودی بهر قوت ای عمی
فضل مردان بر زن ای حالی پرست .. زان بود که مرد پایان بین تر است
از جهان دو بانگ می آید به ضد .. تا کدامین را تو باشی مستعد
آن یکی بانگش نشور انقیاء .. وین دگر بانگش فریب اشقیاء (حضرت مولانا)

3 - مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هَزَج مسدس محذوف)

این وزن، وزنی شاد و بسیار دلنشین و مناسب برای سرایش مثنوی های عاشقانه است. مثنوی های ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی، خسرو و شیرین نظامی، فرهاد و شیرین وحشی بافقی، مثنوی الهی نامه عطار، یوسف زلیخای جامی و گلشن راز شیخ محمود شبستری در این وزن سروده شده اند.

الهی سینه ای ده | آتش افروز .. در آن سینه | دلی وان دل | همه سوز
مفاعیلن | مفاعیلن | فعولن .. مفاعیلن | مفاعیلن | فعولن
هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست .. دل افسرده غیر از آب و گل نیست
دل بر شعله گردان سینه پر دود .. زبانم کن به گفتن آتش آلود
بده گرمی دل افسرده ام را .. فروزان کن چراغ مرده ام را (وحشی بافقی)

خداوندا | در توفیق | بگشای .. نظامی را | ره تحقیق | بنمای
مفاعیلن | مفاعیلن | فعولن .. مفاعیلن | مفاعیلن | فعولن
دلی ده کو یقینت را بشاید .. زبانی کافرینت را سراید
مده ناخوب را بر خاطر م راه .. بدار از ناپسندم دست کوتاه
دروم را به نور خود بر افروز .. زبانم را تنای خود در آموز
نسیمی از عنایت یار او کن .. ز فیضت قطره در کار او کن (نظامی)

4 - مفاعلن مفاعلن فاعلن (بحر سریع مسدس مطوی)

این وزن، وزنی تند و شاد است و شاعران بزرگی مضامین پند و حکمت خود را در این وزن سروده اند. مخزن الاسرار نظامی، روضه الانوار خواجهی کرمانی و مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی در این وزن فراهم شده اند.

همچنان تحفته الاحرار عبدالرحمن جامی، خلد برین وحشی بافقی و مجمع الابدکار عرفی شیرازی نیز در این وزن سروده شده اند.

خیز و بساط فلکی | در نورد .. زان که وفا | نیست در این | تخته نرد
مفتعلن | مفتعلن | فاعلن | مفتعلن | مفتعلن | فاعلن
نقش مراد از در وصلش مجوی .. خصلت انصاف ز وصلش مجوی (نظامی)
5 - فاعلاتن فعلاتن فعلن (بحر خفیف مسدس مخبون)

وزنی شاد است ، لذا نظامی گنجوی هفت پیکر را در این وزن سروده است. کتاب حقیقه الحقیقه ای سنایی نیز که محتوای سرشار از حکمت و حقایق دارد، در این وزن فراهم گردیده است. همچنان مثنوی های جام جم اوحدی مراغه ای، عشاقنامه فخرالدین عراقی و سلسله الذهب جامی نیز در این وزن سروده شده اند.

درد عشقی اکشیده ام | که میرس .. زهر هجری | چشیده ام | که میرس
فاعلاتن | فعلاتن | فعلن .. فاعلاتن | فعلاتن | فاعلن
گشته ام در جهان و آخر کار .. دلبری بر گزیده ام که میرس
آن چنان در هوای خاک رهش .. می رود اب دیده ام که میرس (حافظ)

6 - فعلاتن فعلاتن فعلن (رمل مسدس مخبون محذوف)

سبخته الابرار مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر توانای قرن نهم در این وزن سروده شده است.

ای زبان خرد از کنه تو بند .. پایه قدر سخن از تو بلند
به خرد شرح کمال نتوان .. به سخن شکر نوال نتوان (جامی)

7 - مفعول مفاعله فعلن (هزج مسدس اخرب مقبوض محذوف)

این وزن مناسب برای سروده های عاشقانه می باشد و به همین خاطر لیلی و مجنون نظامی در این وزن سروده شده است. سفرنامه تحفته العراقین افضل الدین بدیل خاقانی، لیلی و مجنون امیر خسرو دهلوی نیز در این وزن سروده شده اند.

چون رایات عشق آن | جهانگیر .. شد چون مابه لیلی | آسمان گیر
مفعول مفاعله فعلن .. مفعول مفاعله فعلن
برداشته دل ز کار او بخت .. در مانده پدر به کار او سخت
می کرد نیایش از سر سوز .. تا زان شب تیره بر دمد روز (نظامی)

وزن شعر نو

اوزان فراوانی در اشعار فارسی وجود دارد که تساوی هجا های مصراع ها در آنها رعایت گردیده است و میتوان گفت که اکثریت اشعار فارسی را در بر میگیرد. و شعرا در سرودن شعر سعی بر آن داشتند تا شعرشان با یکی از اوزان شعر فارسی مطابقت کند.

تا زمانیکه علی اسفندیاری (نیما یوشنچ) پیشگام گردیده، الزام تساوی مصراع ها را برداشته، راهی نو در سرودن شعر باز کرد که گروهی از شاعران نوپرداز هم راه و روش نیمایی را دنبال کردند و باید گفت که وزن شعر نیمایی وزنی عروضی است. در این وزن ممکن است مصراعی دو رکن عروضی داشته باشد و مصراع دیگر سه رکن یا بیشتر، بطور مثال :

و به آنان گفتم (فعلاتن فع لن) هرکه در حافظه چوب ببندد باغی (فاعلاتن فعلاتن فع لن)
صورتش در وزش بیشه شور ابدی خواهد ماند (فعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لن)
هرکه با مرغ هوا دوست شود (فعلاتن فعلاتن فعلن)
خوابش آرام ترین خواب جهان خواهد بود (فعلاتن فعلاتن فع لن) (سهراب سپهری)

قافیه

قافیه یا پسوند، کلمات متفاوت ابیات است که این کلمات در آخرین حرف اصلی مشترك هستند.

تو حاصل نکردی به کوشش (بهشت) .. خدا در تو خوی بهشتی (بهشت)

ای نرگس پر خمار تو (مست) .. دل ها ز غم تو رفت از (دست)

ای نام تو بهترین سر (آغاز) .. بی نام تو نامه کی کنم (باز)

در مثال ها واژه های (بهشت ، بهشت - مست ، دست - آغاز ، باز) کلمات قافیه هستند که آخرین حرف اصلیشان (ت، ز) مشترك می باشد و این حروف را (رَوی) بر وزن قوی می نامند. پس اگر حرف آخر کلمه اصلی نباشد نمی توان آنرا حرف رَوی به حساب آورد.

حروف قافیه

چنان که گفته شد حرف رَوی ، آخرین حرف اصلی قافیه است که تکرار آن در همه حالات قافیه لازم است. علاوه بر حرف رَوی ، حروف دیگری نیز جزو قافیه قرار میگیرند که رعایت آنها ضرور است و آن هشت حرف است که چهار حرف پیش از رَوی و چهار حرف بعد از رَوی قرار میگیرد که در ابیات زیر به نظم درآمده است.

**قافیه در اصل يك حرف است و هشت آن را تبع .. چار پیش و چار پس، این مرکز آنها دایره
حرف تاسیس و دخیل و ردف و قید آن که رَوی .. بعد از آن وصل و خروج است و مزید و نایره**

تاسیس - دخیل - ردف - قید - (رَوی) وصل - خروج - مزید - نایره

حروف پیش از رَوی : حروفی که پیش از رَوی قرار میگیرند عبارتند از: تاسیس، دخیل ، ردف ، و قید.

حرف تاسیس

حرف تاسیس، الفی است که با فاصله شدن يك حرف متحرك پیش از رَوی قرار میگیرد. مثلا در کلمات قاصر ، ماهر ، قادر ، وافر ، صابر ، مایل ، و شامل. در واژه های گفته شده حروف (ر - ل) حرف رَوی و الف حرف تاسیس و حروف (ص - ه - د - ف - ب - ی - م) حرف دخیل هستند.

حرف دخیل

دخیل ، حرف متحرکی است که میان الف تاسیس و حرف رَوی قرار میگیرد.

چشم بدت دور ای بدیع شمایل .. ماه من و شمع جمع و میر قبایل (سعدی)

چنانکه گفته شد در واژه های (شمایل ، قبایل) حرف (ل) رَوی و حرف (الف) تاسیس و حرف (ی) حرف دخیل میباشد. **یاد آوری :** تکرار حرف تاسیس و دخیل در شعر فارسی لازم نیست ، اما اگر رعایت شود شعر دارای صنعت بدیعی اعنات یا لزوم مالایلم میشود.

حرف ردف

هر يك از مصوَّت های (ا - و - ی) که بی فاصله به حرف رَوی پیوندد، ردف نامیده میشود و قافیه ای را که ردف دارد مُردَف (به ضم اول و فتح سوم) مینامند. ردف بر سه گونه است: اصلی ، زاید و مرکب.

ردف اصلی : هر يك از مصوَّت های (ا - و - ی) که بی فاصله پیش از رَوی می آید و با آهنگی کشیده تلفظ میشود، ردف اصلی نام دارد. مانند : (باد - شاد) ، (بود - نمود) ، (بید - دید)

**یار ناپایدار دوست مدار .. دوستی را نشاید این خُدار
عمر، برف است وف آفتاب تموز .. اندکی ماند و خواجه غره هنوز (سعدی)**

آفتاب آمد دلیل آفتاب .. گر دلیلت باید از وی رو متاب (مولانا)

ردف زاید : ردف زاید، حرکت ساکنی است که میان مصوت های (ا - و - ی) و حرف رَوی فاصله میشود. مانند حرف (خ) در کلمات (تاخت - ساخت) و (دوخت - سوخت) و (ریخت - بیخت).

هر که آمد عمارتی نو ساخت .. رفت و منزل به دیگری پرداخت (سعدی)
آفتابی کز وی این عالم فروخت .. اندکی گر بیش تابد جمله سوخت (مولانا)

ردف مرکب : مجموع ردف اصلی و ردف زاید را ردف مرکب مینامند. به مثال ها توجه کنید:

1 - هر که آمد عمارتی نو ساخت .. رفت و منزل به دیگری پرداخت
2 - آفتابی کز وی این عالم فروخت .. اندکی گر بیش تابد جمله سوخت

1 - حرف (ت) رَوی، (الف) ردف اصلی، (خ) ردف زاید و مجموع (ا + خ) ردف مرکب است.
2 - حرف (ت) رَوی، (و) ردف اصلی، (خ) ردف زاید و مجموع (و + خ) ردف مرکب است.

قید

هر گاه حرف ماقبل رَوی ساکن باشد و قبل از حرف ساکن هم مصوت های (ا - و - ی) قرار نگرفته باشد، حرف پیش از رَوی قید نام دارد. مانند حرف (س) در (دست ، بست ، مست)

حروف بعد از رَوی

حروفی که بعد از حرف رَوی می آیند چهار حرف است : 1- وصل 2- خروج 3- مزید 4- نایره
حرف وصل : حرفی است که بدون فاصله بعد از رَوی می آید و پیوستن این حرف، رَوی ساکن را متحرك میگرداند:
ای که پنجاه رفت و در خوابی .. مگر این پنج روزه دریایی (سعدی)
حرف (ب) رَوی و (ی) حرف وصل است.

حرف خروج : حرفی است که به وصل می پیوندد. مانند:

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند .. جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند
در مثال بالا (س) حرف قید و (ت) حرف رَوی، (ن) حرف وصل و (د) حرف خروج است

حرف مزید : حرفی است که به خروج می پیوندد. مانند:

دلی کز مهر سرتابد به حسرت می گدازیمش .. وگر از شوق باز آید به رحمت می نوازمش
در مثال (الف) حرف ردف اصلی، (ز) حرف رَوی، (ی) حرف وصل، (م) حرف خروج و (ش) حرف مزید است.
حرف نایره : يك حرف یا پیش تر است که به حرف مزید می پیوندد و بنابر این حروف قافیه بعد از حرف مزید را نایره می گویند.

کاش قدر نعمتش دانستمی .. یا ادای شکر بتوانستمی

(الف) ردف اصلی، (ن) رَوی، (س) وصل، (ت) خروج، (م) مزید و (ی) نایر است

نوقافین

گاه شعرا در سرودن شعر دو قافیه را کنار یکدیگر قرار میدهند. مثال:

ای قصه بهشت ز کویت حکایتی .. شرح جمال حور ز رویت روایتی

قافیه قافیه قافیه قافیه

در این بیت و اژه های (کویت - رویت و حکایت - روایت) و اژه های قافیه هستند.

قافیه خطی : و اژه های که قافیه شعر قرار میگیرند ، هجای قافیه در آن ها باید از لحاظ تلفظ و نوشتار یکسان باشند. مثلا و اژه های: لذیذ، غلیظ، عزیز، عریض نمی توانند و اژه های هم قافیه باشند.

قافیهء میانی و درونی: گاه در شعر علاوه بر قافیهء پایانی ابیات، میان و درون مصراع ها هم واژه های هم قافیه قرار میگیرند که به نام قافیهء میانی و درونی یاد میشوند. مثال :
تو کمان کشیده و در کمین که زنی به تیرم و من غمین .. همه ء غم بود از همین که خدا نکرده خطا نکنی

ردیف: کلمه یا کلمه هایی است که با معنی یکسان در آخر ابیات عیناً تکرار میشود. مثال:

قافیه | ردیف
خوشا دلی که مدام از پی نظر | نرود .. بهر درش که بخوانند بیخبر | نرود

سخن آخر در رابطهء وزن و محتوای شعر

وزن هر شعر باید رابطهء مناسب و معقول با محتوای آن داشته باشد. به عبارت دیگر، شاعر باید هماهنگی بین هدف و مقصود شعر را با وزن انتخابی رعایت کند تا تاثیر و دل انگیزی شعرش دوچندان گردد و اگر این هماهنگی رعایت نشود، نا هماهنگی میان محتوا و وزن به وجود می آید، زیرا برای سرودن اشعار با محتوای شاد و طرب انگیز وزنی تند و شاد و ضربی مناسب است و برای سرایش شعر با محتوایی که بیانگر درد و رنج و غم و غصه باشد، بایستی وزنی سنگین و موقر برگزید و بطور کلی هر شعری با توجه به حالت عاطفی و محتوای شعر با وزنی خاص مطابقت میکند. گاه مشاهده میگردد که شاعر رعایت این هماهنگی بین وزن و محتوا را نکرده، برای سرودن مرثیه پی، وزنی شاد و ضربی برگزیده و مسلم است که عاطفه ای شهع در سرودن شعر دخالتی نداشته است. سرودن شعر با مضامین پند و حکمت نیاز به وزن سنگین و موقر دارد. مخزن الاسرار نظامی گنجوی که سرشار از پند، حکمت و موعظه است، وزنی شاد و ضربی دارد. (مفتعلن مفتعلن فاعلن)

خدایا تو آن کن که انجام کار .. تو خوشنود باشی و ما رستگار

والله اعلم بالصواب سميع (رفيع) جرمني

www.samerafi.com

samerafi@web.de

www.samerafi.persianblog.com